

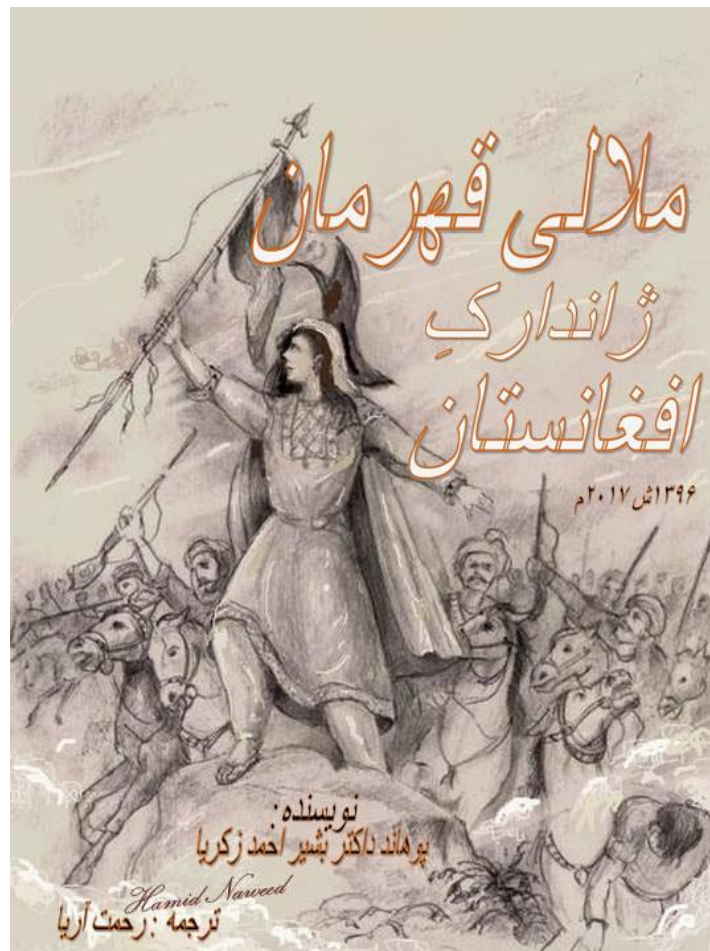


<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۸/۰۱/۰۱

داکتر بشیر احمد زکریا



ملالی قهرمان ژاندارک افغانستان

ناول تاریخی معرکه میوند

نویسنده: پوهاند بشیر احمد زکریا

ترجمه: رحمت آریا

سپتمبر ۲۰۱۷

(قسمت چهارم)

بخش دوم

زمانیکه پدرم به اندیشه تطبیق نه شدن پیشنهاد مندرج در رساله «پیرامون میوه جات کابل»^۱ پی برد و درک کرد که راه دیگر عملی ندارد، فوراً نامه به وزیر خارجه آمریکا می نویسد و خود را منحیث جنرال اسبقی معرفی می کند که یکزمان قوماندۀ قشون افغان را به عهده داشت. وی در این نامه پیشنهاد می کند تا برایش اجازه داده شود که لشکر خود را خودش بسازد. سرانجام برایش تحت شرایط و مقررات قشون اتحادیه، اجازه ساختن «سواره نظام سلاح خفیف»^۲ داده شد.

پدرم طی ماه های آگست و سپتمبر سال ۱۸۶۱م پروسه استخدام را عمدتاً از مناطق فیلادلفیا، آیووا، نیویورک، نیوجرسی و اوهایو آغاز کرد. تا اکتوبر همین سال در «سواره نظام خفیف» او ۴۱ افسر و ۱۰۸۹ تن عسکر ثبت نام کرده بود. از اینکه قبلاً در اردو برایش رتبه داده نه شده بود به وی رتبه دگروالی داده شد. دگرمن سامویل ب. سپییر^۳ یک افسر نهایت خود خواه فرد دوم لشکر شد و برادر زاده اش جورج^۴ که عموزاده ام است و یک جراح بود به مثابه جراح لوا استخدام شد، جورج از پوهنتون طب پنسلوانیا فارغ شده بود.

به لوی پدرم هدایت داده شد تا از راه واشنگتن به کمپ پالمر^۵ رفته و سواره نظام سلاح خفیف خود را تمرین دهد. «هوای سرد و باران شبانه، و روز های ابری ماه های اکتوبر و نوامبر بر عدم مؤثریت دسته لشکری افزود، و شرایط گرسنگی اسب ها تهدید به از بین رفتن کامل حیوانات می کرد.» شرایط جانفرسا و ناگوار «نیز باعث مریضی افراد ما شد، افراد به سرعت در شفاخانه ها بستری می شدند. اکثریت افراد یونیفورم نداشتند، بیشتر شان پطلون نداشتند، و در زیر جامه های ژنده و مندرس پهره میکردند.» پدرم رسماً تقاضای یونیفورم و کمپل ها کرد «تا این دم علی الرغم تقاضاها و اصرار مکررم پیرامون لوازم چیزی از مقامات بدست نیآورده ام، روی همین دلیل تمرین نظامی تعطیل و به لشکر آرامش داده شد، تا راحتی به افراد و اسب ها داده شده باشد، در عین حال بیشترین افراد بعلت برهنه بودن شان از پهره شبانه معاف شدند.»

وی در یادداشت هایش می نویسد، «من از مریضی شدیدیکه عاید حالم شده بود و غالباً نیمونیا (سینه بغل) بود نقاهت می کشیدم ولی با آنهم تا این اندازه رمق در جان داشتم که به وظایف محوله ضروری خود برسم، من در شرایطی نبودم که با خوابیدن زیر لحاف و در معرض سردی شب قرار گرفتن خطر پسرفت را بپذیرم... من از مریضی خود راپور ندادم ولی با پیگیری و استقامت و بعد از ختم جنگ علاقمندی امید به رخصتی بمن توان داد تا اقدامات ضروری را رویدست بگیریم و توانستم دسپلین لازم و تمرینات را برای لشکر دوام دهم.»^۶ طوریکه می بینید پدرم همیشه امانتکار و وظیفه شناس بود و هرگز مفت خور نه بود.

^۱ - On the Fruits of Cabul

^۲ - Light Cavalry

^۳ - Lieutenant Colonel Samuel P. Spear

^۴ - George

^۵ - Camp Palmer

به لوا قومانده داده شد که بطرف اناپولیس^۶ و سر انجام به فورت منرو در ویرجینیا^۷ برود. «اصطبل ها و اتاقها اعمار شدند، و در طی ششماه مشق و تمرین و رهنمایی دوام یافت، و یک تعداد تجارب در قسمت کشف (جمع آوری معلومات در باره نیرو و محل و موقعیت دشمن) و وظایف بهره داری بدست آمد.» معهذا، در برابرش توطئه ساخته شد که باعث برطرفی او از موقعیت رهبری شد، سپییر دگرمن خود خواه و یک تعداد افسران دیگر در بین لوا به بدگویی و غیبت وی پرداخته بودند. بخاطر متالم ساختن پدرم «کانگرس تصمیم گرفت که استخدام لوا ها باید از طریق ایالات صورت گیرد نه از طریق افراد انفرادی. سرانجام، لوائی را که بنام خود ساخته بود، بنام سواره نظام یازدهم لوائی ۱۰۸ داوطلبان پنسلوانیا مسمی ساختند.»

چندین اتفاق در فورت منرو باعث عصبانیت پدرم شد چنانچه با سربازان برخورد خشن کرد حتی بیک سرباز گفت «اگر منبع کدما اسپ تو بسته نبود بهتر است بدور گردن خودت ریسمان بسته کنی.» در نتیجه همین عکس العمل ها بود که نق زدن پدرم که دگروال لوا ۱۰۸ بود آهسته آهسته زیادتز و لحن صدایش آنقدر بلند شده رفت که خودش آنرا درک میکرد. بتاریخ ۱۳ دسمبر یک افسر بلند رتبه دیگر به پدرم که قوماندان لوا بود اطلاع داد که «در بین بکتهعداد زیاد افسران طغیان و بلوائی موجود است.» دگرمن سپییر، دو تن جگرمن، نه تن تورن، شانزده تن بریدمنان در پای یک نامه با متن ذیل امضاء نموده بودند :

قرار است اتهامات مشخصی از گونه خیلی جدی توسط افسران لوا علیه شما اقامه گردد. گرچه در قسمت حکم نهایی محکمه نظامی درین مورد شکی نزد ما وجود ندارد، مگر مطمئن استیم که فیصله دلخواه ما در ارتباط به برکناری شما از وظیفه اتخاذ خواهد شد. اما، عالیجناب، چون ما آرزو نداریم بیش از آنچه برای رسیدن ما به مقصود لازم است بر شما فضیحت و بی آبرویی بار شود، بدین وسیله به شما امکان و فرصت تقدیم استعفی نامه تانرا می دهیم. ما همچنین بدین وسیله برایتان اشعار می داریم که سلوک و رفتار شما در برابر ما و افراد (زیر امرتان؟) به گونه ای بوده است که ما را مجبور ساخته که برای برکناری شما از وظیفه لوا از هیچگونه سعی و کوششی دریغ نکنیم. با امید اینکه این درخواست معقول ما در اسرع وقت مورد قبول و عمل قرار گیرد، میان ... الخ

افسران مذکور اولتیماتوم خود را صبح روز ۲۷ جنوری سال ۱۸۶۲م به قوماندان خود سپردند. جواب پدرم در مقابل این تهدید ثبت نه شده است.

پدرم به محکمه نظامی ایکه به ریاست دگروال ج.ب. کار^۸ دایر شده بود احضار شد. الزامات بر علیه او قرار ذیل بودند :

الف : برخورد قبیح و ناشایسته در برابر یک افسر و یک فرد

ب : «به مخاطره افگندن امنیت»، با افشاء ساختن نام شب به «شش تن از قبیل افسران، مستخدمین، شهروندان و سیاه پوستان^۹ که مستحق آن نبودند»

ج: چندین بار آنقدر نشه و مست دیده شده که نه توانسته وظیفه محوله را اجراء کند.

پدرم در برابر همه الزامات وارده متهم شناخته نه شد و از خود دفاع کرد، و یکایک ادعا های شهود خارنوال را بخاطر الزامات فتنه انگیز شان برملا و دفع نمود. مهمتر از همه اینکه پدرم به هیئت منصفه محکمه نظامی یاد آور شد که وی چگونه قبل از عید کرسمس بوسیله بریدمن جمیز مهن^{۱۰} به نان شب دعوت شده بود در حالیکه از یکطرف هسته بغاوت آشکار تحت زعامت دگرمن سپییر اساس گذاشته بود و از جانب دیگر موصوف برایش در ضیافت مذکور تعارف شراب نموده و بعد وی را بدان متهم ساخته که گویا در حالت نشه «شادی و خوشی غیر معمولی» را از خود متبارز ساخته وگویا آنقدر نشه بود که بخاطر حفظ توازن، خود را به ستون خیمه

^۶ - Annapolis

^۷ - Fort Monroe, Virginia

^۸ - Colonel J.B. Carr

^۹ - Negroes

^{۱۰} - Lieutenant James Mahan

خویش محکم می‌گرفت. پدرم در برابر این الزام گفت «خیمه من آنقدر تنگ است که درون خیمه بدون تماس به فرنیچر و ستون، حرکت در داخل آن خیلی مشکل است.» موصوف به محکمه گفت که وی عضو انجمن کواکر^{۱۱} است و پیرو کواکر باید در تمام زندگی از نوشیدن مشروبات قوی خودداری کند. وی دفاعیه خود را با فصاحت غیر معمولی خلاصه کرده گفت: «نیکنامی و شهرتم که برایم عزیز تر از حیات است در واقع حیثیت توپ بازی بیدمتن را بین حسادت و بدخواهی گرفته است» و اضافه کرد «آیا روی محکومیت من از قبل قضاوت شده است؟ آیا قرار است این محکمه عدالت گستر یک آله فرمانبردار برای پیشبرد اهداف و نقشه های ناشی از یک توطئه خودخواهانه ناپاک و بیرحم گردد که حکم آن با همه بدنامی مضمحل در آن، شوهری میخواره و مدهوش به زنی و پدری میخواره و مدهوشی به کودک بیچاره ای ارمغان دهد، پدری که نامش در آینده طفلش اثری جز سیه بختی و سیه روزی نخواهد داشت؟»

محکمه بعد از یازده روز پی در پی سمع، دادرسی و شهود، حکم ضد و نقیض هیئت منصفه را با طرد الزامات تقلب پولی در مصارف و میخوارگی صادر کرد. ولی به سایر الزامات وارده متهم شناخته شد از قبیل «عدم رعایت نظم و نسق خوب و دسپلین نظامی، استعمال زبان خشن و بی ادبانه» برای تصدیق نهایی حکم صادر شده که باید بوسیله تورن جنرال ای. وول^{۱۲} تصدیق می شد، به قوماندان لوای فورتن منرو امر (انفصال از خدمت با تنخواه و سایر حقوق ماهانه برای ششماه) داده شد. پدرم در حالیکه قهر، رنجیده و عمیقاً نا امید و دلسرد بود به خیمه خود بازگشت.

خوشی و شادمانی توطئه گران تا دیر نپایید. تورن جنرال وول در مراجعه خویش به اسناد محکمه بخصوص شهود در برابر الزامات وارده با نگاه واپسین خود، حکم محکمه را لغو و پدرم را از تمام الزامات کینه توزانه پاک و مبرا دانسته و برایش برائت داد:

«یک ترکیبی مرکب از بیست و هشت تن افسر این لوا بشمول یک دگرمن، دو جگرن و نه تن تورن با سماجت و پافشاری نادر، که لشکر ایالات متحده مثال آنرا نه دیده است، تا دگروال شانرا از لوای شان عزل سازند.»

عنصر کلیدی برای برگرداندن و معکوس ساختن تصمیم محکمه، محتویات مکتوب تهدید آمیز افسران به قوماندان شان بود. جالبتر اینکه متعاقب این حادثه غم انگیز، سربازان لوا احترام نهایت عمیق شانرا به قوماندان شان متبازر ساختند، آنها برای قوماندان شان ضیافت تشریفاتی را آماده کردند و طی آن یک قبضه شمشیر اعلی را با کلمات دلنشین و اثرناک ذیل اهداء کردند:

«.... یک نشانه از حرمت ما برایتان که قوماندان ما بودید تقدیم است، به کسیکه ما بالای او به مثابه رهبر و ناجی سر تا پا اعتماد داریم، به کسیکه باشنده اصلی ایالت کیستون^{۱۳} کهن اند. می‌خواهیم با اهداء این نشانه محبت، عمیق ترین احساسات گرم خویشرا تقدیم نماییم، احساساتی که ضمن آن با تمام صداقت مدیون رهبر خویش هستیم.»

در حالیکه اشک خوشی در چشمانش جاری بود عمیقاً خوشنود از آن بود که سربازان امریکایی متشکل از اتباع عادی که از هر بخش جامعه به شکل داوطلبانه حاضر خدمت شده بودند چنان عزم راسخ، قاطع، صادق، محب و عشق به عدالت و مروت دارند. پدرم خطابه پر شور میدان جنگ را ارائه نمودند.

ما قلوب آگنده از شادمانی خویشرا که از طریق صلح و راحت و زحمات پر افتخار نصیب ما شده بود عقب گذاشتیم و در اینجا آمده ایم تا قدم طاعون زای قشون باغیان را با متانت دفع نماییم- باغیانیکه دشمنان نظم و نسق عمومی و قانون اند- اینان در تلاش بیهوده بخاطر انهدام بهترین دولت در روی زمین اند. بگذارید از بیرق پر ستاره خویش دفاع نماییم تا بر فراز این سرزمین آزاد همیشه در اهتزاز باشد و یا در گور های خویش دفن شویم. ششصد هزار وطنپرست جانباز در این هدف مقدس همراه ما اند. سربازان عزیزم! بگذارید درین مبارزه شمشیر های پر جلای تان درخشانتر بدرخشند! مشت های کوبنده و سنگین تان بر جبین دشمنان قانون و رفاه زندگی باد!»

^{۱۱} - Quaker

^{۱۲} - major General John E. Wool

^{۱۳} - old Keystone state : نام عرفی یا لقب ایالت پنسلوانیا - م

سخنان وی چندین بار با کف زدن‌ها و شور ممتد بدرقه شد. باری پدرم برایم گفته بود که بعد از وارد کردن چنین اتهامات جعلی و ناروا و عزلش از مقام قومانده روحش هرگز تا این اندازه جریحه دار و رنجور نه شده بود. گاه گاهی می پرسید که چگونه ممکن است در قلب مادر دیموکراسیها چنین مضحکۀ عدلی به وقوع بپیوندد. ولی زمانیکه جنرال وول حکم محکمه را رد کرد و او را دوباره به قومانده لوا مقرر و اتباع عادی از رهبری وی خوشنود و سپاسگذار شدند، باور و اعتقادش به دیموکراسی آمریکا و حسن تفاهم و سازگاری مردم آمریکا دوباره اعاده شد.

در ماه جون به پدرم امر شد که با لشکر تورن جنرال جیورج ب. مک لالین^{۱۴} در پوتامک^{۱۵} (منتگامری مریلند آمریکا) بپیوندد. با وجود داشتن بیماری در روده هایش وی لوای خود را بطرف سفولک ویرجینیا^{۱۶} سوق کرد، لوای مذکور مصروف احراز مفرزه، اطلاع رسانی و گزیه... شد و در زد و خورد های ممتد و رویا رویی با دشمن دخیل شد. در آغاز تابستان سال ۱۸۶۳م به وی قومانده داده شد که با لشکر پوتامک بپیوندد که حال قوماندانی آن تحت قومانده ستر جنرال جیورج گ. مید^{۱۷} بود. سواره نظام انگلیسی لوای یکصد و هشتم^{۱۸} تحت قومانده پدرم با احتراز از رویا رویی با سربازان کنفدریت^{۱۹} از معبر جنگلزار شمالغرب ویرجینیا سفر کرد. لوای یکصد و هشتم در خفای شب با تقبل مشکلات فراوان با اسپان شان از دریای دلاویر بزرگ^{۲۰} عبور کرد. عبور از دریای عظیم دلاویر پدرم را بیاد پدرکلانم انداخت که در جریان جنگ انقلابی استقلال آمریکا سال طی ۱۷۷۶م در زمستان شدید در با جورج واشنگتن از دریای دلاویر عبور کرده بود. منزل مقصود سفر شان رسیدن به شهرک گتیسبرگ^{۲۱} بود. پیشروی لوا به دلیل ستر و اخفای عساکر و اسپان و پیمودن راه های حلقوی فراخ به دور موقعیت های لشکر کنفدریت که بوسیله تیلگرام برایشان هدایت شده بود کند تر شد. لشکر کنفدریت از هر دو جناح بالای لشکر پوتامک حمله آور شد. چنین به نظر میرسد که لشکر قوای متحده زمانی از پا در آورده شد که جنرال ماهر و زیرک نیرو های کنفدریت جنرال لی^{۲۲} به تاریخ سوم جولای به ۱۵۰۰ تن از سربازان خود قومانده حمله اضافی بر موضع مرکز قدامی (پیشروی) دشمن صادر کرده بود. این حمله خطرناک که ساحه وسیع تپه زاران را احتوا میکرد «بنام (حمله پیکیت چارچ^{۲۳}) یاد شده است زمینه رخنه در خطوط قوای متحده را مساعد ساخت ولی به قیمت جان هزاران سربازان کنفدریت به ناکامی انجامید.»

مادامیکه لوای پدرم در فاصله چندین مایلی جنگلزار جنوب غرب گتیسبرگ رسید جنگ مؤرخ سوم جولای سال ۱۸۶۳م به پایان رسیده بود. پدرم به سواره نظام خود قومانده داد تا در جناح راست موضع گرفته و جلو سربازان فراری را بگیرد که در نتیجه حدود دو صد تن از سربازان کنفدریت را دستگیر نمودند. وی از اسپ خود پائین شد و بر فرازی تپه ی بالا شد که پرسونل طبی لشکر شان دست به مداوا و کمک سربازان زخمی لشکر دشمن بدون در نظر گرفتن اینکه آنان یونیفورم آبی یا خاکی - زرد (یونیفورم نیرو های کنفدریت) را به تن دارند، زدند.

^{۱۴} - Major General George B. McClellan

^{۱۵} - Potomac

^{۱۶} - Suffolk, Virginia

^{۱۷} - General George G. Mead

^{۱۸} - Eighth Cavalry, the ۱۰۸th Regiment

^{۱۹} - Confederate

^{۲۰} - grand Delaware

^{۲۱} - Gettysburg

^{۲۲} - General Lee

^{۲۳} - Pickett Charge

پدرم علی الرغم اینکه طی جنگ اول انگلیس - افغان شاهد قتل عام سیزده تا بیست هزار سرباز لشکر برتانوی اندس^{۲۴} بود باز هم در زندگی خویش چنین صحنه خونین و دلخراش را به چشم ندیده بود. اجساد انسانی مثل رودبار سیلابی در امتداد معبر کوهی بروی زمین افتیده بودند، جوانان ملبس به یونیفورم رنگین هر دو لشکر، تپه زار ها را در احتضار و تراژیدی انسانی چنان یکسره پوشانده بودند تو گویی سر تا سر این ساحه را با تکه های سرخ خویش آذین کرده است. در آنجا قاتل سرخ پوش انگلیس یا هندو یا افغان را می کشت و در این جا یک امریکایی، امریکایی دیگر، یک عضو خانواده، عضو دیگر خانواده خود را می کشت. پدرم همیشه می گفت که حادثه میدان جنگ گتیسبرگ در مقایسه با تارومار شدن و قتل عام نیرو های برتانوی در معبر کوهی جگلدک در افغانستان برایش از هر لحاظ خیلی درد آور، غیر انسانی و تأسف انگیز بود. آنجا جنگ آزادیبخش برای رهایی کشور از چنگال بیگانه بود؛ اینجا جنگیست که یک امریکایی، امریکایی دیگر را بخاطری به قتل میرساند که جنوب امریکا زیر لوای قوای متحده میخواد از ایالات متحده امریکا جدا شود. در جنوب با تأسف چند تن انگشت شمار اعتقاد راسخ داشتند تا جان های شیرین خود را برای امحای بردگی قربان سازند. در آنوقت نظر پدرم در اقلیت قرار داشت، وی به این باور بود که علی الرغم این همه اشک و خون که جان ششصد هزار امریکایی را گرفت و آرزومند امریکایی بودن بودند، باز هم یک جنگ عادلانه بود. پدرم می گفت که دلیل سقوط دیموکراسی آتن و امپراتوری روم به علت موجودیت دو طبقه اجتماعی شان بود، در آنجا رعیت آزادی داشت و برده ها حق و حقوق نداشتند. وی همیشه این سؤال را مطرح میکرد که کدام مرگ شرافتمندتر است، آیا مرگ بخاطر مردم خود و یا قربانی دادن بخاطر آزادی یک انسان دیگر؟

بعد از جنگ گتیسبرگ در محفل یاد بود سربازان جنگی مؤرخ نهم نوامبر سال ۱۸۶۳م ایوارد ایورت^{۲۵} به مثابه سخنور خاص دعوت شده بود تا در باره ایثار و فداکاری سربازان در مقبره گتیسبرگ سخنرانی کند. قبل از معرفی رسمی رئیس جمهور، این سخنور ماهر و زبردست امریکا تا دو ساعت صحبت کرد؛ وی صحبتش را چنین آغاز کرد :

« زیر این آسمان صاف و نیلگون، بر فراز این مزارع پهن و مراتع سرسبز، که محزونانه و بی حاصل غنوده اند، و آنجا که دریای سترگ الجینی^{۲۶} بی زرق و برق و کاهلانه در برابر چشمان مان می گذرد ما بر بالای گور های برادران خود ایستاده ایم؛ نمیدانم با کدام توان صدای ناتوانم را آنقدر بلند کنم تا سکوت گویای خداوند و طبیعت را بشکنم. انجام مأموریتی که بدان مأمور شده ام نهایت سخت است؛ دعا می کنم، دعایم را مستجاب گردان، لطف ات را و رحم ات را بمن عنایت فرما».

ایوارد ایورت سابق رئیس پوهنتون هارود، سفیر اسبق امریکا به انگلستان، وزیر خارجه، کانگرس من و سناتور اسبق امریکا بود.

بعد از ایورت، رئیس جمهور لینکن^{۲۷} آرامانه از چوکی چوبی خود برخاست و با نهایت فروتنی بطرف میز خطابه قدم برداشت تا این زمینهای مقدس را وقف نام شهدای جنگ کرده و آنرا بنام قبرستان ملی مسمی سازند. رئیس جمهور در تأریخ خطابه ها، یگانه پر معنی ترین، عمیق ترین، کوتاه ترین و ماندگار ترین بیانیه را ایراد کردند. پدرم این بیانیه رئیس جمهور را با چشمان اشک آلود شنید و برای ۴۶۰۰۰ تن عساکر نیرو های متحده و ۵۱۰۰۰ تن عساکر کنفدریت که کشته، زخمی، اسیر و یا مفقود گردیدند، اشک ریخت. او نیز مانند سایر امریکاییان این سخنان پرازنده رئیس جمهور را به حافظه سپرد. سخنان رئیس جمهور بخاطر دریای خون نبود بل همانگونه که گیری ویلیس نگاشته «رئیس جمهور پا از مشخصات تأریخی این حادثه

^{۲۴} - British Army of Indus

^{۲۵} - Edward Everett

^{۲۶} - Alleghenies : دریای الجینی : از پنسلوانیا سرچشمه گرفته و بطرف جنوب غرب نیویارک در حرکت است و بعد رو بطرف جنوب کرده و از غرب پنسلوانیا می گذرد و در پتسبورگ با دریای مونوگیله یکجا شده و دریای عظیم اوهایو را تشکیل میدهد و تا اینجا ۵۲۵ کیلومتر مسافت را می پیماید - م

^{۲۷} - President Lincoln

فراتر نهاد، ... تا از این رویداد خونین استنتاج نوین، خارق العاده و مهم ارائه کنند». رئیس جمهور لیکن فرمودند :

«هشتاد و هفت سال قبل از امروز پدران ما به این قاره جهان ملت نوین باورمند به آزادی و متعهد را به این عقیده آوردند که تمام انسان با هم برابر و مساوی خلق شده اند. درگیری در جنگ بزرگ داخلی ما را در مرحله گذار و آزمون قرار داد تا ثابت سازیم که آیا این ملت و یا هر ملت دیگر چنین معتقد و چنین متعهد یارای تحمل این باور را داشته میتواند یا خیر. ما در میدان نهایت سترگ جنگ در تقابل با هم دیدیم. حال اینجا با هم آمده ایم تا یک قسمت کوچک همان میدان سترگ را به مثابه منزل گاه واپسین خواب راحت به نام آنهایی مسمی سازیم که حیات شیرین شانرا بخاطر زنده ماندن یک ملت نذرانه کردند. انجام این مأمول از همه جهات شایسته، بایسته و مناسب است. ولی در مفهوم فراخ و وسیع ما نمی توانیم این زمین را نذرانه کنیم، ما نمی توانیم این زمین را رسماً منصوب نماییم و نمی توانیم آنرا متبرک بگوییم. تنها و تنها مردان دلیر زنده مانده از این جنگ و به شهادت رسیده ها که حیات شانرا جانبا زانه نثار کردند میتوانند این زمین متبرک را بخود منصوب سازند، این از توان ناتوان ما بالا است که چیزی را به آن اضافه کنیم و یا چیزی از آن بکاهیم. آنچه را که ما امروز اینجا می گوئیم جهان کمتر به آن توجه خواهد کرد و نه کسی آنرا تا دیرها بیاد خواهد داشت، ولی آنچه را که مردان غیور این نبرد انجام داده اند هیچ کس هرگز فراموش نخواهد کرد. حال بر ما زنده ها ست تا تعهد کنیم که کاری را که آنها آغاز و در راه آن شکوهمندانه و شرافتمندانه جان دادند به انجام برسانیم. این وابسته به ماست تا خود را متعهد به انجام کار عظیمی سازیم که در پیش رو داریم - ما کار آن مرده گان و الامقام را با ایثار فزاینده بخاطر آرمانی به عهده می گیریم که جانهای شیرین شانرا با جانفشانی تمام برایش فدا کردند- ما عزم جزم و اراده راسخ داریم تا ثابت بسازیم که آنها بیهوده نه مرده اند- این ملت با توکل بخدا تولد نوین آزادی را خواهد داشت- و سر انجام دولت مردم، بوسیله مردم و برای مردم از روی زمین معدوم نخواهد شد.»

جالبترین عنصر این بیانیۀ ۲۸۵ کلمه یی در این ده جمله منظم و شمرده شده این است که رئیس جمهور یک ملت در هم شکسته و منقطب را از میان خون و خاکستر جنگ، به مدارج والا ترین آرمان قابل نیل حکومت واقعاً مردمی همانگونه بلند کرد که قانون اساسی امریکا آنرا زیر شعار «ما مردم» اعلان کرده است. لیکن بالای مردم امریکا صدا کرد که یکبار دیگر زیر نظر خداوند به مثابه یک ملت غیر قابل انقسام به پا خیزند و از این دیموکراسی جوان و تمام دولتهای ساخته شده بوسیله مردم و برای مردم تا آخرالزمان دفاع نمایند و رویاهای اجداد ما را که برای سرنوشت محتوم و آشکار ما در سر می پروراندند به حقیقت مبدل سازند. یکروز بعد از این محفل یاد بود زمانیکه آنها به واشنگتن رسیدند، ایورت عنوانی رئیس جمهور یادداشت ذیل را فرستاد :

«در مراسم تقدیس و تبرک در گورستان، بلاغت کلام بی پیرایه، ساده و نهایتاً پسندیده... زمانی من خرسند می شدم و بخود می بالیدم اگر حد اقل در ظرف صحبت دو ساعته خویش میتوانستم خود را به نقطه مرکزی هدف این رویداد برسانم، آنچه را که شما طی دو دقیقه کردید.»

بعد از رسیدن یادداشت ایورت، ابراهام لینکن بلاوقه در جواب یادداشت زبینه ذیل را عنوانی ایورت فرستادند :

«در بخش های اختصاص شده دیروزی، شما نه می توانستید اغماض کنید و صحبت کوتاه ارائه کنید و نه هم من میتوانستم صحبت طولانی نمایم. مسرت داریم از اینکه شما طی قضاوت خویش مرا مطلع ساختید به آنچه که من گفتم مطلقاً ناموفق نه بود.»

بخاطر باید داشت که به تعقیب سکوت احترام و ایراد بیانیه، لینکن تا زمانی احساس ناکامی در بیانیۀ خود میکرد که جمعیت پانزده هزار نفری بشمول گورنران پنج ایالت، تیم خبرنگاران، جنرالان و افسران مجلس در یونیفورم نظامی، بعد از شنیدن این بیانیه ناگهان با غریو کف زدها و شور و هلهله به استقبال آن برخاستند. متعاقب جنگ گیتسبرگ بزودی دو تن از جنرالانیکه اردوی کنفدریت و اردوی یونین را رهبری میکردند یعنی جنرال لی و جنرال مید بعد از جنگ سه روزه که جان پنجاه هزار عسکر را گرفت هر یک به نوبه با قلوب افسرده استعفی های خویش را پیشکش کردند. پدرم نه تنها از جنگ کشتار امریکایی علیه امریکایی عمیقاً افسرده بود بلکه از کشتن مرد شصت ساله ای نیز اندوهگین بود که لشکر جان وی را گرفته بود، روی همین ملحوظ بود که بعلت صحت ناتندرست و بیماری با احترام و افتخار از اردو مرخص شد.

در این جا باید یاد آور شوم که پدرم بعد از بازگشت از جنگ اول افغان - انگلیس در سال ۱۸۴۹م با مادرم ازدواج کرد که دختر یک دهقان بود و پدرکلان مادری ام نیز عضو انجمن کواکر بود. من یکسال بعد چشم بدنیا گشودم. ما تا حال در همان خانه ای زندگی می کنیم که در آن من و پدرم به دنیا آمده بودیم. بعد از ختم جنگ

خونین داخلی در سال ۱۸۶۵م، پدرم بعد از اینکه صحت یاب شد با وجود روح رنجور از جنگ، دست به چندین کار دیگر زد. در کبنتکی یکمقدار زمین خرید ولی دیری نگذشت آنرا فروخت، چندی در آلاباما ماند و متعاقباً به نشویل در تینیسی رفت. در این وقت از زندگی پر غوغای وی هفت دهه سپری شده بود. در حالیکه خسته و زار و متوهم از زندگی بود، با شنیدن زیبایی های غرب دال بر تکمیل شدن خط ریل بین القاروی از جمله اولین سفر کننده گان این خط بود که در درازنای آن سفر کرد. زمانیکه به سانفرانسیسکو رسید لوحه طبابت خود را نصب کرد و میخواست عایدی برای خود کمایی کند، درست همان کاری را که در بنگال، پنجاب و کلکته میکرد. در غرب وحشی^{۲۸} دفاتر تنظیم کننده امور طبی برای اجازت کار طبیبان موجود نبود بنابراین وی از قانون شکنی نگران نبود زیرا در آنزمان قانون مشخصی در این مورد موجود نبود. در اکتوبر سال ۱۸۷۱م پدرم در مرکز شهر در خیابان غربی در حالی که قدم میزد دیده شد و ظاهراً بیمار ولی بی هراس و بی باک، راست و استوار درست بمانند اعصاب دستش به نظر میرسید که بعد از سرفه خون آلود به زمین خورد و افتید. اتوپسی دلیل مرگش را اختناق «نفس بندی» ناشی از خون بدن خودش تثبیت کرد که خلا های کلان توپرکلوز در ریه «شش» هایش موجود بود. یکروز بعدش او را در نبود سوگوارانش بخاک سپردند. مادامیکه از مرگش خیر یافتم و اینکه چگونه وی این کاشانه خاکی را ترک نمود، یگانه چیزیکه کرده میتوانستم تنها گریه، ماتم و شیون برای ساعتها بود و بس.

باقی دارد



^{۲۸} - Wild West : سرحد آمریکایی مشتمل بر جغرافیه، تاریخ، فولکلور و ستایش از فرهنگ زندگی در موج توسعه آمریکا به سوی غرب از مآمن اولیه استعماری تا اوایل قرن بیستم است. در مطبوعات توجه زیاد بر نیمه دوم سده نهم متمرکز است که گهگاهی آنرا بنام غرب قدیم یا غرب وحشی نیز نامیده اند- م